

<p><b>Collect</b>          Almighty God,          in Christ you make all things new:          transform the poverty of our nature          by the riches of your grace,          and in the renewal of our lives make known your heavenly          glory; through Jesus Christ your Son our Lord,          who is alive and reigns with you, in the unity of the Holy          Spirit, one God, now and for ever.</p>	<p>خداوند قادر مطلق،          بواسطه عیسی همه چیز را نو ساختی:          فقر سرشت ما را بواسطه غنای فیضت تغییر ده،          و در این زندگی جدید جلال آسمانیت را برای ما هویدا فرما؛          بواسطه فرزندت و خداوند ما عیسی مسیح،          کسی که زنده است و با تو حکومت می کند،          در وحدت روح القدس، خدایی یکتا، تا ابدالابد.</p>
<p><b>1 Samuel 3:1-10,</b>          Now the boy Samuel was ministering to the LORD under          Eli. The word of the LORD was rare in those days; visions          were not widespread. At that time Eli, whose eyesight had          begun to grow dim so that he could not see, was lying          down in his room; the lamp of God had not yet gone out,          and Samuel was lying down in the temple of the LORD,          where the ark of God was. Then the LORD called, "Samuel!          Samuel!" and he said, "Here I am!" and ran to Eli, and said,          "Here I am, for you called me." But he said, "I did not call;          lie down again." So he went and lay down. The LORD          called again, "Samuel!" Samuel got up and went to Eli, and          said, "Here I am, for you called me." But he said, "I did not          call, my son; lie down again."          Now Samuel did not yet know the LORD, and the word of          the LORD had not yet been revealed to him. The LORD          called Samuel again, a third time. And he got up and went          to Eli, and said, "Here I am, for you called me." Then Eli          perceived that the LORD was calling the boy. Therefore Eli          said to Samuel, "Go, lie down; and if he calls you, you shall          say, 'Speak, LORD, for your servant is listening.'" So          Samuel went and lay down in his place. Now the LORD          came and stood there, calling as before, "Samuel!          Samuel!" And Samuel said, "Speak, for your servant is          listening."</p>	<p>در آن روزهایی که سموئیل کوچک زیر نظر عیلی، خداوند را خدمت          می کرد، از جانب خداوند به ندرت پیغامی می رسید.          عیلی، چشمانش بسبب پیری تار شده بود. یک شب وقتی او در جای          خود و سموئیل هم در خیمه عبادت که صندوق عهد خدا در آن قرار          داشت، خوابیده بودند، نزدیک سحر، خداوند سموئیل را خواند و سموئیل          در جواب گفت: "بلی، آقا!" و از جا برخاسته، نزد عیلی شتافت و گفت:          "چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضریم." عیلی گفت: "من تو را          نخواندم؛ برو بخواب!" او رفت و خوابید.          بار دیگر خداوند سموئیل را خواند. این دفعه نیز او برخاست و نزد          عیلی شتافت و باز گفت: "چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری          حاضریم." عیلی گفت: "پسر، من تو را نخواندم؛ برو بخواب!"          سموئیل نمی دانست که این خداوند است که او را می خواند چون تا آن          موقع، خداوند با او سخن نگفته بود. خداوند برای سومین بار سموئیل را          خواند و او چون دفعات پیش برخاسته، نزد عیلی رفت و باز گفت: "چه          فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضریم." آنگاه عیلی دریافت که این          خداوند است که سموئیل را می خواند. پس به او گفت: "برو بخواب! اگر          این بار تو را بخواند بگو: خداوندا بفرما، خدمتگزارت گوش به فرمان تو          است." پس سموئیل رفت و خوابید. باز خداوند سموئیل را مانند دفعات          پیش خواند: "سموئیل! سموئیل!" و سموئیل گفت: "بفرما، خدمتگزارت          گوش به فرمان توست." خداوند به او فرمود: "من در اسرائیل کاری          انجام خواهم داد که مردم از شنیدنش به خود بلرزند.</p>
<p><b>Psalms 139:1-6, 13-18</b>          O LORD, you have searched me and known me. You know          when I sit down and when I rise up; you discern my          thoughts from far away. You search out my path and my          lying down, and are acquainted with all my ways.          Even before a word is on my tongue, O LORD, you know it          completely. You hem me in, behind and before, and lay          your hand upon me. Such knowledge is too wonderful for          me; it is so high that I cannot attain it. For it was you who          formed my inward parts; you knit me together in my          mother's womb. I praise you, for I am fearfully and          wonderfully made. Wonderful are your works; that I know          very well. My frame was not hidden from you, when I was          being made in secret, intricately woven in the depths of          the earth. Your eyes beheld my unformed substance. In          your book were written all the days that were formed for          me, when none of them as yet existed. How weighty to          me are your thoughts, O God! How vast is the sum of          them! I try to count them -- they are more than the sand; I          come to the end -- I am still with you.</p>	<p>ای خداوند، تو مرا آزموده و شناخته ای. تو از نشستن و برخاستن          من آگاهی. فکرهای من از تو پوشیده نیست. تو کار کردن و          خوابیدن مرا زیر نظر داری و از همه راهها و روشهای من          باخبر هستی. حتی پیش از آنکه سخنی بر زبان آورم تو آن را          می دانی. مرا از هر سو احاطه کرده ای و بادست خود مرا حفظ          نموده ای. شناختی که تو از من داری بسیار عمیق است و من          یارای درک آن را ندارم. تو مرا در رحم مادرم نقش بستی و مرا          بوجود آوردی. تو را شکر می کنم که مرا اینچنین شگفت انگیز          آفریده ای! با تمام وجود دریافته ام که کارهای تو عظیم و          شگفت انگیز است. وقتی استخوانهایم در رحم مادرم بدقت شکل          می گرفت و من در نهان نمو می کردم، تو از وجود من آگاه بودی؛          بلی، حتی پیش از آنکه من بوجود بیایم تو مرا دیده بودی. پیش از          آنکه روزهای زندگی من آغاز شود، تو همه آنها را در دفتر خود          ثبت کرده بودی. خدایا، چه عالی و چه گرانبها هستند نقشه هایی          که تو برای من داشته ای!          درک عظمت آنها از فهم من بالاتر است. هر روز که از خواب          بیدار می شوم کماکان خود را در حضور تو می بینم.</p>

**Revelation 5.1-10**

Then I saw in the right hand of the one seated on the throne a scroll written on the inside and on the back, sealed with seven seals; and I saw a mighty angel proclaiming with a loud voice, 'Who is worthy to open the scroll and break its seals?' And no one in heaven or on earth or under the earth was able to open the scroll or to look into it. And I began to weep bitterly because no one was found worthy to open the scroll or to look into it. Then one of the elders said to me, 'Do not weep. See, the Lion of the tribe of Judah, the Root of David, has conquered, so that he can open the scroll and its seven seals.' Then I saw between the throne and the four living creatures and among the elders a Lamb standing as if it had been slaughtered, having seven horns and seven eyes, which are the seven spirits of God sent out into all the earth. He went and took the scroll from the right hand of the one who was seated on the throne. When he had taken the scroll, the four living creatures and the twenty-four elders fell before the Lamb, each holding a harp and golden bowls full of incense, which are the prayers of the saints. They sing a new song: 'You are worthy to take the scroll and to open its seals, for you were slaughtered and by your blood you ransomed for God saints from every tribe and language and people and nation; you have made them to be a kingdom and priests serving our God, and they will reign on earth.'

پس از آن، در دست راست آن کسی که بر تخت نشسته بود، طوماری دیدم که بر هر دو طرف آن نوشته شده بود و با هفت مهر، آن را مهر و موم کرده بودند. آنگاه فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌پرسید: "چه کسی لیاقت دارد که این مهرها را بگشاید و طومار را بخواند؟" اما کسی در آسمان و زمین و در میان مردگان پیدا نشد که قادر باشد طومار را باز کند و بخواند. من از روی ناامیدی، بشدت می‌گریستم، زیرا هیچکس پیدا نشد که لیاقت گشودن و خواندن طومار را داشته باشد. اما یکی از آن بیست و چهار رهبر به من گفت: "گریه نکن. ببین، شیر قبیله یهودا که از نسل داود است، پیروز شده است! او لیاقت دارد طومار و هفت مهر آن را بگشاید." نگاه کردم؛ اما به جای شیر، یک "بزه" دیدم که در مقابل تخت و موجودات زنده، و در میان بیست و چهار رهبر ایستاده است. بر روی بدن او، زخمهایی به چشم می‌خورد که زمانی باعث مرگش شده بود. او هفت شاخ و هفت چشم داشت که همان روح هفتگانه خداست که به تمام نقاط جهان فرستاده می‌شود. آنگاه بزه نزدیک آمد و طومار را از دست راست آنکه بر تخت نشسته بود، گرفت. وقتی طومار را گرفت، آن بیست و چهار رهبر در برابر او سجده کردند. هر یک از آنان یک چنگ و کاسه‌های طلایی پر از بخور داشتند که دعاهای ایمانداران است. ایشان برای او سرود جدیدی می‌خواندند و می‌گفتند: "تو لیاقت داری که طومار را بگیری و مهرش را باز کرده، آن را بخوانی، زیرا جانت را قربانی کردی و مردم را از هر نژاد و زبان و قوم و قبیله برای خدا خریدی، و ایشان را برای خدای ما کاهن ساختی و به سلطنت رساندی؛ از اینرو بر زمین سلطنت خواهند کرد."

**John 1:43-51**

The next day Jesus decided to go to Galilee. He found Philip and said to him, "Follow me." Now Philip was from Bethsaida, the city of Andrew and Peter. Philip found Nathanael and said to him, "We have found him about whom Moses in the law and also the prophets wrote, Jesus son of Joseph from Nazareth." Nathanael said to him, "Can anything good come out of Nazareth?" Philip said to him, "Come and see." When Jesus saw Nathanael coming toward him, he said of him, "Here is truly an Israelite in whom there is no deceit!" Nathanael asked him, "Where did you get to know me?" Jesus answered, "I saw you under the fig tree before Philip called you." Nathanael replied, "Rabbi, you are the Son of God! You are the King of Israel!" Jesus answered, "Do you believe because I told you that I saw you under the fig tree? You will see greater things than these." And he said to him, "Very truly, I tell you, you will see heaven opened and the angels of God ascending and descending upon the Son of Man."

روز بعد، عیسی تصمیم گرفت به ایالت جلیل برود. در راه، "فیلیپ" را دید و به او گفت: "همراه من بیا." (فیلیپ نیز اهل بیت‌صیدا و همشهری اندریاس و پطرس بود). فیلیپ رفت و "نثنائیل" را پیدا کرد و به او گفت: "نثنائیل، ما مسیح را یافته‌ایم، همان کسی که موسی و پیامبران خدا درباره‌اش خبر داده‌اند. نامش عیسی است، پسر یوسف و اهل ناصره." نثنائیل با تعجب پرسید: "گفتی اهل ناصره؟ مگر ممکن است از ناصره هم چیز خوبی بیرون آید؟" فیلیپ گفت: "خودت بیا و او را ببین." وقتی نزدیک می‌شدند، عیسی فرمود: "ببینید، این شخص که می‌آید، یک مرد شریف و یک اسرائیلی واقعی است." نثنائیل پرسید: "از کجا می‌دانی من که هستم؟" عیسی فرمود: "قبل از آنکه فیلیپ تو را پیدا کند، من زیر درخت انجیر تو را دیدم." نثنائیل حیرت‌زده گفت: "آقا، شما فرزند خدا هستید؛ شما پادشاه اسرائیل می‌باشید!" عیسی گفت: "چون فقط گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم، به من ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر خواهی دید. در حقیقت همه شما آسمان را خواهید دید که باز شده و فرشتگان خدا نزد من می‌آیند و به آسمان باز می‌گردند."

**Prayer after Communion**

God of glory, you nourish us with your Word who is the bread of life: fill us with your Holy Spirit that through us the light of your glory may shine in all the world. We ask this in the name of Jesus Christ our Lord.

ای خداوند عظیم، بواسطه کلمه ات ما را تغذیه کردی او نان حیات است: ما را از روح القدس آکنده ساز تا از طریق ما نور جلال‌تدر تمام جهان بدرخشد این را به نام خداونمان عیسی مسیح از تو خواستاریم.

## *A reading from the first book of Samuel.*

Now the boy Samuel was ministering to the LORD under Eli. The word of the LORD was rare in those days; visions were not widespread. At that time Eli, whose eyesight had begun to grow dim so that he could not see, was lying down in his room; the lamp of God had not yet gone out, and Samuel was lying down in the temple of the LORD, where the ark of God was. Then the LORD called, "Samuel! Samuel!" and he said, "Here I am!" and ran to Eli, and said, "Here I am, for you called me." But he said, "I did not call; lie down again." So he went and lay down. The LORD called again, "Samuel!" Samuel got up and went to Eli, and said, "Here I am, for you called me." But he said, "I did not call, my son; lie down again."

Now Samuel did not yet know the LORD, and the word of the LORD had not yet been revealed to him. The LORD called Samuel again, a third time. And he got up and went to Eli, and said, "Here I am, for you called me." Then Eli perceived that the LORD was calling the boy. Therefore Eli said to Samuel, "Go, lie down; and if he calls you, you shall say, 'Speak, LORD, for your servant is listening.'" So Samuel went and lay down in his place. Now the LORD came and stood there, calling as before, "Samuel! Samuel!" And Samuel said, "Speak, for your servant is listening."

در آن روزهایی که سموئیل کوچک زیر نظر عیلی، خداوند را خدمت می‌کرد، از جانب خداوند به ندرت پیغامی می‌رسید.

عیلی، چشمانش بسبب پیری تار شده بود. یک شب وقتی او در جای خود و سموئیل هم در خیمه‌ء عبادت که صندوق عهد خدا در آن قرار داشت، خوابیده بودند، نزدیک سحر، خداوند سموئیل را خواند و سموئیل در جواب گفت: "بلی، آقا!" و از جا برخاسته، نزد عیلی شتافت و گفت: "چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضریم." عیلی گفت: "من تو را نخواندم؛ برو بخواب!" او رفت و خوابید. بار دیگر خداوند سموئیل را خواند. این دفعه نیز او برخاست و نزد عیلی شتافت و باز گفت: "چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضریم." عیلی گفت: "پسر، من تو را نخواندم؛ برو بخواب!" سموئیل نمی‌دانست که این خداوند است که او را می‌خواند چون تا آن موقع، خداوند با او سخن نگفته بود. خداوند برای سومین بار سموئیل را خواند و او چون دفعات پیش برخاسته، نزد عیلی رفت و باز گفت: "چه فرمایشی دارید؟ در خدمتگزاری حاضریم." آنگاه عیلی دریافت که این خداوند است که سموئیل را می‌خواند. پس به او گفت: "برو بخواب! اگر این بار تو را بخواند بگو: خداوند بفرما، خدمتگزاری گوش به فرمان تو است." پس سموئیل رفت و خوابید. باز خداوند سموئیل را مانند دفعات پیش خواند: "سموئیل! سموئیل!" و سموئیل گفت: "بفرما، خدمتگزاری گوش به فرمان توست." خداوند به او فرمود: "من در اسرائیل کاری انجام خواهم داد که مردم از شنیدنش به خود بلرزند.

*This is the word of the Lord*

*A reading from the book of Revelation:*

Then I saw in the right hand of the one seated on the throne  
a scroll written on the inside and on the back, sealed with seven seals;  
and I saw a mighty angel proclaiming with a loud voice,  
'Who is worthy to open the scroll and break its seals?'  
And no one in heaven or on earth or under the earth  
was able to open the scroll or to look into it.

And I began to weep bitterly  
because no one was found worthy to open the scroll or to look into it.  
Then one of the elders said to me,

'Do not weep.

See, the Lion of the tribe of Judah, the Root of David, has conquered,  
so that he can open the scroll and its seven seals.'

Then I saw between the throne and the four living creatures  
and among the elders a Lamb standing as if it had been slaughtered,  
having seven horns and seven eyes,  
which are the seven spirits of God sent out into all the earth.

He went and took the scroll from the right hand of the one who was seated on  
the throne. When he had taken the scroll, the four living creatures and the  
twenty-four elders fell before the Lamb, each holding a harp and golden bowls  
full of incense, which are the prayers of the saints.

They sing a new song:

'You are worthy to take the scroll and to open its seals,  
for you were slaughtered and by your blood you ransomed for God  
saints from every tribe and language and people and nation;  
you have made them to be a kingdom and priests serving our God,  
and they will reign on earth.'

*This is the word of the Lord.*